



برای ایران رجمندشاهسرخوانمشرو

padeshahi1339@gmail.com

A.O.P.R. For Iran, Postfach 740163, 60570 Frankfurt, Germany



پاسخ به برخی "دل نگرانی ها"

در هفته‌هایی که میهن ما به خاطر سیاستهای جنگ افروزان جمهوری ننگین اسلامی با نیروهای متحد وارد جنگ شده، نگاه بسیاری از مردم جهان دوباره به سوی این سرزمین برگشته است. پرسش‌هایی که گاه از سر دلسوزی و یا گاه با لحنی تحقیرآمیز مطرح می‌شوند: "ایا شما ایرانیان ندیدید که جنگ‌های آمریکا یا اسرائیل چه بر سر افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و غزه آورد؟ چرا می‌خواهید با ریسمان ترامپ به ته چاه بروید؟ مگر سیاست‌های جنگ‌طلبانه نتانیاها را ندیدید؟" این پرسش‌ها، در ظاهر خیرخواهانه، اما در عمق خود پیش‌فرضی نادرست را حمل می‌کنند؛ گویی مردم ایران بی‌خردانه به استقبال جنگ رفته‌اند یا از تجربه تلخ منطقه بی‌خبرند. این نوشته برای پاسخ دادن به همین سوء برداشت‌هاست؛ برای آرام کردن دل انسان‌های صلح‌دوستی که حقیقتاً خیر ملت‌ها را می‌خواهند، نه برای کسانی که منافع‌شان با بقای جمهوری اسلامی گره خورده یا چنان در جزم‌اندیشی فرو رفته‌اند که هیچ حقیقتی چشمشان را نمی‌گشاید.

برای فهمیدن موقعیت امروز ایران، باید به چهار دهه گذشته بازگشت؛ چهار دهه‌ای که مردم ایران با هر زبان صلح‌آمیزی که می‌شناختند کوشیدند با حکومت از در گفتگو و مصالحه وارد شوند. اما پاسخ حکومت از همان نخستین روزها روشن بود. جمهوری اسلامی با برپایی "دادگاه‌های صحرایی" برای اعدام بازماندگان بی دفاع ساختار سیاسی پیشین آغاز شد؛ دادگاه‌هایی بدون وکیل، بدون هیأت منصفه، و حتی بدون قانون. اعدام‌ها چنان شتابزده بودند که حتی متخصصانی چون دکتر عباس خلعتبری، که تنها "جرم" خدمت به توسعه صلح‌آمیز کشور بود، به جوخه اعدام سپرده شد. تنها ۳۸ روز پس از استقرار حکومت، ارتش و کمیته‌های سپاه به دستور نخست‌وزیر وقت و با تأیید رهبر جمهوری اسلامی خمینی جلا، به ترکمن‌صحرا یورش بردند و گنبد از زمین و آسمان به گلوله بسته شد. پس از آن نوبت کردستان، خوزستان و دیگر مناطق رسید. هزاران کشته، زخمی و بی‌خانمان، محصول سیاست‌هایی بود که نام "اسلام عزیز" را یکدک می‌کشید اما در عمل چیزی جز سرکوب و حذف نبود.

در دهه شصت، جنگ با عراق بهانه‌ای شد برای اوج‌گیری اعدام‌ها و شکنجه‌ها. موجی از سرکوب آغاز شد که حتی نهادهای بین‌المللی را به اعتراض واداشت. همان گروه‌هایی که در سال ۵۷ خواهان اعدام "با قدرت" بازماندگان رژیم پیشین بودند، خود قربانی همان ماشین مرگ شدند. اما مردم ایران، برخلاف آن گروه‌ها، هرگز خواهان اعدام هیچ‌کس نبوده‌اند. این جمهوری اسلامی است که "اعدام" را ابزار حکومت کرده است.

پنج سال پس از آنکه جامعه جهانی و نیروهای حامی صلح چشمانشان بر روی جنایتهای جمهوری اسلامی بسته بود، تنها از سال ۱۹۸۴ بود که تاکنون، رژیم ده‌ها بار در سازمان ملل محکوم شده است. نخستین قطعنامه مجمع عمومی در سال ۱۹۸۵ صادر شد؛ قطعنامه‌ای که به دلیل گزارش‌هایی درباره اعدام‌های گسترده، شکنجه و نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی تصویب شد. اما نکته مهم این است که مخالفان این محکومیت‌ها چه کشورهایی بودند: پاکستان، لیبی، سوریه، الجزایر، اندونزی... کشورهایی که خود گرفتار استبداد مذهبی یا ایدئولوژیک‌اند. این هم‌صافی تاریخی، خود گویای ماهیت رژیم است.

پایان جنگ، آغاز ایران

جنگ پدیده‌ای است که هیچ انسان خردمندی آن را زیبا نمی‌بیند. با این حال، تاریخ بشر از نخستین سطرهایش تا امروز، آکنده از جنگ‌هایی است که گویی همچون سایه‌ای لاج، همواره همراه انسان مانده‌اند. در این نوشته قصد نداریم به چیستی جنگ یا توجیه آن بپردازیم؛ بلکه می‌خواهیم به پرسش‌های مشخص نزدیک شویم: در رویارویی کنونی میان جمهوری کودک‌کش اسلامی و نیروهای متحد منطقه‌ای و جهانی، این جنگ چگونه شکل گرفته و چه زمانی می‌تواند به پایان برسد؟ پاسخ به این پرسش بدون شناخت دقیق طرف‌ها، اهدافشان و ریشه‌های این تقابل ممکن نیست. از زمان تأسیس کشور اسرائیل، این ملت تقریباً هر روز برای حق بقا جنگیده است؛ حتی که برای هر ملت دیگری بدیهی تلقی می‌شود. اسرائیل در طول دهه‌ها کوشیده است نشان دهد که خواهان همزیستی، ثبات و همکاری است و در کنار آن، دستاوردهای علمی و انسانی‌اش را نیز در اختیار جهان گذاشته است. از منظر دموکراسی و حقوق بشر نیز فاصله‌اش با بسیاری از دولت‌های منطقه چشمگیر است. بنابراین، تقابل امروز اسرائیل با رژیم جنگ افروز اسلامی را تنها می‌توان در چارچوب دفاع از حق بقا و حق تعیین سرنوشت فهمید.

ایالات متحده نیز، با همه نقدهایی که به سیاست خارجی‌اش وارد است، از نخستین روزهای شکل‌گیری جمهوری اسلامی کوشید روابطی مبتنی بر عرف دیپلماتیک برقرار کند و ظرف ۴۸ ساعت این رژیم را به رسمیت شناخت. اما چهار دهه شعارهای مرگ‌خواهانه، سوزاندن پرچم، تهدیدهای آشکار **ادامه در برگ ۲**

"ائتلاف" یا "اتحاد"، کدام یک؟!

ایرج آذرنوش

در هر دانشی، از هندسه گرفته تا فیزیک و شیمی، نخستین گام برای فهم و پیشبرد بحث، توافق بر سر ترمولوژی، مفاهیم و چارچوب‌های مشترک است. دانش هندسه تنها زمانی می‌تواند درباره روابط اشکال و فضا سخن بگوید که پژوهشگران آن بر معنای "قضیه"، "برهان" و "استدلال" توافق داشته باشند. همین منطق در تمام علوم دیگر نیز برقرار است؛ زیرا بشر دریافته است که بدون دسته‌بندی، تعریف دقیق مفاهیم و تمرکز بر چارچوب‌های مشترک، هیچ دانشی نمی‌تواند رشد کند یا فهم مشترکی پدید آورد.

دانش‌های اجتماعی و بویژه مبارزه سیاسی نیز از این قاعده مستثنا نیستند. اگر مبارزه سیاسی را همچون یک دانش در نظر بگیریم، ناگزیر باید مفاهیم، مقولات و ترمولوژی‌های آن را با همان دقتی که در علوم طبیعی به کار می‌بریم، فر بگیریم. تنها در این صورت است که می‌توانیم پیچیدگی‌های روابط سیاسی - اجتماعی را بهتر درک کنیم و در میدان عمل، تصمیم‌های سنجیده‌تری بگیریم.

در این چارچوب، یکی از مفاهیم بنیادین مبارزه سیاسی، **تمایز میان "ائتلاف" و "اتحاد" است**؛ دو مقوله‌ای که گاه در گفتار عمومی به جای یکدیگر به کار می‌روند، اما در منطق مبارزه سیاسی تفاوتی اساسی دارند. ائتلاف زمانی شکل می‌گیرد که نیروهای اجتماعی و سیاسی متفاوت، با پایگاه‌های اجتماعی گوناگون و برنامه‌های سیاسی ناهمسو، در برابر یک رقیب یا دشمن مشترک، بر سر برخی نقاط کلیدی به **توافقی موقت** دست می‌یابند. این نیروها معمولاً سازمان‌ها یا احزابی هستند که هر یک دیدگاه‌ها، اولویت‌ها و چارچوب‌های خاص خود را دارند و همین تفاوت‌ها مانع از آن می‌شود که به یک جریان واحد تبدیل شوند. اما شرایط مشخص سیاسی - اجتماعی می‌تواند آنان را وادارد تا برای مدتی کوتاه، از برخی اختلافات عبور کنند و برای رسیدن به هدفی فوری، توان و امکانات خود را هم‌افزا سازند.

نمونه روشن این وضعیت را می‌توان در فرانسه دوران جنگ جهانی دوم دید. گروه‌های مقاومت علیه ارتش اشغالگر آلمان، مجموعه‌ای ناهمگون از کمونیست‌ها، مسیحیان، یهودیان، جمهوری‌خواهان، کولی‌ها و دیگر گروه‌ها بودند. هیچ‌یک از این جریان‌ها نمی‌توانستند بر اساس چارچوب‌های ایدئولوژیک یا سازمانی خود با یکدیگر یکی شوند، اما ضرورت مبارزه با دشمن مشترک آنان را به همکاری واداشت. اگر هر گروه بر مرزبندی‌های خود پافشاری می‌کرد، مقاومت ملی فرانسه هرگز شکل نمی‌گرفت. این نمونه نشان می‌دهد که **ائتلاف، عبور موقت از برخی تنگ‌نظری‌ها و توافق بر سر نقاط کلیدی است، نه وحدت برنامه‌ای یا سازمانی**.

برای روشن‌تر شدن ماهیت ائتلاف، می‌توان نمونه‌های دیگر را نیز در نظر گرفت. در دوران گذار اسپانیا پس از مرگ فرانکو، مجموعه‌ای از احزاب چپ، لیبرال، ملی‌گرا و محافظه‌کاران میانه‌رو، برای جلوگیری از بازگشت اقتدارگرایی و عبور کشور از بحران، در قالب توافقی موقت همکاری کردند؛ توافقی که به "پیمان مونکلوآ" مشهور شد. این نیروها نه برنامه مشترک داشتند، نه رهبری واحد و نه استراتژی سیاسی یکسان؛ اما شرایط تاریخی آنان را واداشت تا برای مدتی کوتاه، هر یک بر سر برخی اصول کلیدی به توافق برسند. پس از عبور از بحران، هر یک به مسیر سیاسی مستقل خود بازگشتند. این نمونه نیز نشان می‌دهد که **ائتلاف، حتی اگر موفق هم باشد، ماهیتی گذرا دارد و بر پایه اشتراکات بنیادین بنا نمی‌شود**.

اما اتحاد، ماهیتی کاملاً متفاوت دارد. اتحاد میان نیروهایی شکل می‌گیرد که نه تنها دشمن یا هدف مشترک دارند، بلکه از رهبری مشترک، برنامه سیاسی مشترک و استراتژی مبارزاتی مشترک برخوردارند. انجمن‌هایی که در روند مبارزه سیاسی به این نتیجه می‌رسند که آرمان‌ها، تحلیل‌ها و شیوه‌های مبارزاتی‌شان همسو است، با اتحاد، در قالب یک سازمان واحد ادغام می‌شوند. سازمان‌هایی که چنین همسویی عمیق‌تری دارند، با اتحاد با یکدیگر، به یک حزب فرآگیر تبدیل می‌شوند؛ حزبی که توانایی بسیج و سازماندهی بخش گسترده‌ای از جامعه را پیرامون اهداف و برنامه‌های خود دارد.

در اتحاد، پیوند نیروها بر پایه اشتراکات بنیادین است؛ اشتراکاتی که همچون سریشمی نظری و عملی، آنان را به هم می‌چسباند. هرچه این اشتراکات عمیق‌تر و ریشه‌دارتر باشد، اتحاد نیز پایدارتر و استوارتر خواهد بود. برخلاف ائتلاف که به دلیل ماهیت موقتی و **ادامه در برگ ۲**

هر آنچه که در این فراخوان چاپ می‌شود، دیدگاه‌های شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و ابد هیچ مسئولیتی متوجه شه‌ریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی و دیگر جریان‌های سیاسی هوادار سامانه پادشاهی نیست!

"اتلاف" یا "اتحاد" ... ادامه از برگ ۱

تاکتیکی‌اش شکننده است و اغلب پیش از رسیدن به هدف فرو می‌پاشد، اتحاد بر ستون‌های نظری و استراتژیک مشترک بنا می‌شود و تا زمانی که این ستون‌ها پابرجاست، اتحاد نیز دوام دارد.

پاسخ به برخی "دل‌نگرانی‌ها" ... ادامه از برگ ۱
در برابر چنین حکومتی، مردم ایران چه کردند؟ هر آنچه ممکن بود جز خشونت. از تحریم انتخابات قلابی تا تظاهرات مسالمت‌آمیز، از جنبش سبز تا دی ۹۶، از آبان ۹۸ تا جنبش "زن، زندگی، آزادی". اما پاسخ حکومت همیشه یکسان بود: گلوله، زندان، شکنجه، اعدام. حتی پس از سرکوب هر جنبش، حکومت کوچکترین تلاشی برای دلجویی از مردم نکرد؛ بلکه با دستگیری‌های گسترده و احکام سنگین، بر زخم ملت نمک پاشید تا مبدا کسی تصور کند اقتدارش ترک برداشته است.

اوج این سرکوب‌ها چندی پیش در ۱۸ و ۱۹ دی بود؛ روزهایی که بیش از ۳۶ هزار نفر از معترضان در ۴۸ ساعت کشته شدند. و جهان؟ سکوت. برای غزه خیابان‌ها پر شد، اما برای ایران نه! این دوگانگی را چگونه می‌توان توضیح داد؟! چرا خون ایرانیان "ارزش رسانه‌ای" ندارد؟ چرا رنج یک ملت، در برابر مصلحت‌سنجی‌های ژئوپولیتیک، و با ایدئولوژیک نادیده گرفته می‌شود؟

در چنین شرایطی، مردم ایران تنها ماندند. نه روشنفکران غرب کوشیدند تا صدایشان را بشنوند، نه دولت‌های دموکرات کاری کردند، نه سازمان‌های حقوق بشری فراتر از بیانیه رفتند. در برابر رژیم‌هایی که تا دندان مسلح است و نیروهای نیابتی منطقه‌ای برای سرکوب استفاده می‌کند، ملت ایران چه گزینه‌ای داشت؟ یک ملت بی‌پناه، در برابر حکومتی که با خشونت مطلق حکومت می‌کند، تنها دو راه پیش رو دارد: یا سلاح بردارد، یا از جنگی که ماشین سرکوب را در هم پشکند حمایت کند. و این انتخاب، نه از سر بی‌خردی، بلکه از سر سکوت و انفعال جامعه جهانی در برابر جنایات رژیم است.

اما ایران امروز، عراق و لیبی و سوریه نیست. جامعه ایران در سال‌های اخیر به بلوغ سیاسی تازه‌ای رسیده است. اکثریت مردم پشت رهبر انقلاب ملی، شاهزاده رضا پهلوی ایستاده‌اند. پرچم شیر و خورشید دوباره به نماد وحدت و همبستگی ایرانیان بدل شده است. جامعه می‌داند چه می‌خواهد و چه نمی‌خواهد. پس از سرنگونی جمهوری اسلامی خلا قدرتی در کار نخواهد بود. قدرت ملت ایران در شکل ساختار دوران گذار به رهبری شاهزاده رضا پهلوی آماده است و مبنای آن اصول دموکراتیک و حقوق بشر سازمان ملل است. این انقلاب ملی، نه برای "غرب‌سنجی" و یا انتقامجویی، بلکه برای بازگشت ایران به جهان متمدن است؛ برای داشتن روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سالم با جهان.

امروز ملت ایران، پس از چهار دهه تلاش صلح‌آمیز و چهار دهه پاسخ خونین، به یک حقیقت رسیده است: رژیم‌هایی که با گلوله و شکنجه و اعدام حکومت می‌کند، نه پاسدار ارزشهای انسانی قرن بیست و یکم است، و نه با خواش و نصیحت ایران تنها یک خواسته دارد: رهایی از استبدادی که چهار دهه است ملت ما را به گروگان گرفته و جهان نیز آن را می‌بیند، اما به‌خاطر مصلحت‌ها نادیده می‌گیرد. جامعه جهانی و روشنفکران‌ش هم باید درک کنند که: حکومت‌هایی که خود مردهشان را سرکوب می‌کنند، نمی‌توانند مدعی آزادیخواهی در برابر قدرتهای جهانی باشند.

و این حقیقت را باید با صدایی رسا به جهانیان گفت:
ایران ما، ایران است؛ نه عراق است، نه لیبی، نه سوریه. ایران ملتی است که برخاسته، متحد شده و راه خود را یافته است.

@padeshahi.khahan.pishroi

@padeshahi.khahan.pishro

@padeshahip

www.9aban.com

padeshahil339@gmail.com

در برابر این چشم‌انداز، نیروهای پادشاهی‌خواه و همه کسانی که به یک ایران آزاد، یکپارچه و سکولار باور دارند، وظیفه‌ای تاریخی بر دوش دارند. آنان باید متحد شوند، توان فکری و سازمانی خود را تقویت کنند و برای ایفای نقشی فعال و مسئولانه، آموزشهای لازم را ببینند. پادشاهیخواهان باید ضمن پیشبرد مبارزات جاری، گوش به فرمان رهبر انقلاب ملی بسپارند. اگر لازم شد، برای پایان دادن به جنگ و سرنگونی رژیم، به فرمان رهبر انقلاب ملی، پیشاپیش مردم پای در یکبار سرنوشت ساز بگذارند. در این میان، نقش شاهزاده رضا پهلوی به عنوان چهره‌ای که بخش بزرگی از جامعه به او اعتماد دارد، محور انسجام و امید است. آینده ایران نیازمند همبستگی، بلوغ سیاسی و آمادگی برای لحظه‌ای است که سرنوشت کشور به تصمیم و حضور یکپارچه مردم گره می‌خورد. این جمهوری ایران ستیز نشان داده است که از سیاست‌های خود دست نخواهد کشید؛ اما ملت ایران نیز شایسته آینده‌ای روشن، آزاد و انسانی است. پایان این جنگ، چه در عرصه منطقه‌ای و چه در عرصه داخلی، تنها زمانی ممکن می‌شود که مردم ایران با اراده‌ای جمعی برای رهایی از چرخه خشونت، بحران و حق تعیین سرنوشت خویش از طریق صندوق‌های رای، در لحظه‌ای که توسط رهبر انقلاب ملی شیر و خورشید تعیین خواهد شد پای به میدان نبرد سرنوشت ساز بگذارند.

در ائتلاف، نیروهایی با تفاوت‌های جدی در برنامه و هویت سیاسی، تنها برای رسیدن به هدفی محدود و فوری همکاری می‌کنند. این همکاری موقتی است و با تغییر شرایط، به‌سرعت فرو می‌پاشد. اما اتحاد، پیوند نیروهایی است که از پیش، اشتراکات نظری، برنامه‌های و استراتژیک دارند و به همین دلیل می‌توانند در قالب یک سازمان یا حزب واحد ادغام شوند. اتحاد بر پایه همسویی عمیق شکل می‌گیرد و تا زمانی که این همسویی پابرجاست، اتحاد نیز دوام دارد. این تمایز، نه یک بحث نظری انتزاعی، بلکه ابزاری عملی برای فهم رفتار نیروهای سیاسی در میدان واقعی مبارزه است.

خلط این دو مفهوم، یعنی برخورد ائتلافی با شرایطی که نیازمند اتحاد است، یا انتظار اتحاد از نیروهایی که تنها ظرفیت ائتلاف دارند، می‌تواند به شکست‌های جدی سیاسی بینجامد. هنگامی که نیروهایی با برنامه و رهبری مشترک، به جای ادغام، ایجاد یک سازمان واحد و یا دست کم اتحادی پایدار، خود را در سطح همکاری‌های موقت نگه می‌دارند، توان آنان پراکنده می‌ماند و در لحظات حساس، شکنندگی روابط مانع از پیشروی می‌شود. از سوی دیگر، اگر از نیروهایی که اختلافات بنیادین دارند انتظار اتحاد برده شود، نتیجه چیزی جز نامیدی، سوءظن و فروپاشی زود هنگام نخواهد بود. تاریخ سیاسی نشان داده است که بسیاری از جنبش‌ها به دلیل ضعف در آرمان‌ها، بلکه به دلیل ناتوانی در تشخیص درست میان ائتلاف و اتحاد شکست خورده‌اند. هنگامی که جای این دو مقوله عوض شود، یا اتحاد به سطح ائتلاف تقلیل می‌یابد و قدرت سازمانی از دست می‌رود، یا ائتلاف به‌زور به شکل اتحاد معرفی می‌شود و در نخستین فشار سیاسی فرو می‌پاشد. درک دقیق این تمایز، شرط لازم برای ساختن نیروی پایدار، منسجم و اثرگذار است.

با چنین دریافتی از مقولات ائتلاف و اتحاد در امر مبارزه سیاسی، روشن می‌شود که آنچه باید در میان ما پادشاهی‌خواهان موضوعیت داشته باشد، "اتحاد سیاسی" است و نه "ائتلاف سیاسی". زیرا ما از رهبری مشترک، برنامه سیاسی - اقتصادی مشترک، شیوه مبارزاتی مشترک و بنیان‌های فکری و دیدگاهی مشترک برخورداریم. این اشتراکات، نه موقتی و تاکتیکی، بلکه بنیادین و راهبردی‌اند. بنابراین منطقی است که این نیروها با ترکیب توان و امکانات خود، اتحادی را شکل و سامان دهند؛ اتحادی که بتواند به‌عنوان یک جریان سیاسی توانمند و اثرگذار، مبارزه را هماهنگ‌تر، منسجم‌تر و هدفمندتر پیش ببرد. تا زمانی که نگاه ما به یکدیگر نگاه ائتلافی باشد، شکنندگی، جدایی و پراکندگی در نخستین پیچ مبارزه در انتظار ماست. اما اگر بر پایه اشتراکات بنیادین خود، به اتحادی پایدار دست یابیم، می‌توانیم نیروی استوار، مؤثر و آینده‌ساز در میدان سیاست باشیم.

پایان جنگ، آغاز ایران ... ادامه از برگ ۱

و پنهان، و گسترش فعالیت‌های اتمی رژیم، این کشور را - همچون بسیاری از دولت‌های جهان - به نقطه‌ای رسانده که امروز در برابر جمهوری اسلامی ایستاده است. این تقابل نه محصول یک تصمیم ناگهانی، بلکه نتیجه انباشتی از رفتارهایی است که جامعه جهانی را نگران کرده و منطقه را در وضعیت بی‌ثباتی مزمن فرو برده است.

واقعیت این است که جمهوری اسلامی از همان پیش از به قدرت رسیدن، "غرب‌سنجی" و بویژه دشمنی با آمریکا و اسرائیل را نه تاکتیکی، بلکه بخشی از هویت ایدئولوژیک خود تعریف کرده بود. این دشمنی برایش همانقدر بنیادی است که باورهای دینی‌اش. به همین دلیل، نزدیک به پنج دهه است که امکانات کشور، سرمایه‌های ملی و آینده مردم ایران را در مسیر ماجراجویی‌های پوچ و ایدئولوژی ارتجاعی اش هزینه کرده است. تجربه سوریه، لبنان و یورش ۷ اکتبر ۲۰۲۳ به خاک اسرائیل نشانگر این واقعیت است که این نظام حتی در برابر پیامدهای فاجعه‌بار سیاست‌های ضد انسانی‌اش به هیچ روی عقب نمی‌نشیند.

در چنین شرایطی پرسش اصلی این است: سرنوشت ملت ایران چه می‌شود؟ مردمی که در نگاه حاکمان، نه شهروندانی صاحب حق، بلکه ابزاری برای پیشبرد اهداف ایدئولوژیک و چون اسیران جنگی تحت تصرف "سپاه اسلام" تلقی شده‌اند. اگر این روند ادامه یابد، خطر تجزیه، فرسایش اجتماعی و از دست رفتن انسجام ملی بیش از هر زمان دیگری جدی تر خواهد شد. در این جنگ، یک واقعیت بیش از هر چیز رخ نمایاند؛ رژیم تحت هیچ شرایطی کوتاه نخواهد آمد، حتی اگر به قیمت از دست دادن قدرت سیاسی بینجامد. حتی اگر ناچار شوند به کوهها بگریزند و چون طالبان و داعش خود را در میان ملت منفجر کنند، با این امید که: روزی "حق بر باطل پیروز" خواهد شد و دوباره چون طالبان به قدرت برخوانند گشت. ملت ایران باید برای حفظ یکپارچگی ایران، رسیدن به آزادی و رهایی از یوغ استبداد مذهبی، تحت رهبری شاهزاده رضا پهلوی، زیر پرچم ملی شیر و خورشید و سیاست‌های راهبردی - عملیاتی این نهاد، گرد آمده و لحظه‌ای که سرنوشت کشور به حضور یکپارچه آنان بستگی دارد، برای پایان بخشیدن به جنگ و جمهوری تنگین اسلامی به فرمان رهبر انقلاب ملی وارد کارزار نهایی شوند.

برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران!

پیروز باد انقلاب ملی شیر و خورشید ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!